

مرد پولادین

سیمای فداکاران



در قسمتهای پیشین خواندیم که در سال تولد پیامبر اسلام (ص) در کسوی بنی مخزوم در کلبه محقری پسر متولد شد که او را "عمار" نامیدند، پدرش اهل یمن و مادرش کنیزی سیاهپوست به نام "سمیه" بود. عمار جزو پیشگامان در اسلام بود و در این راه شکنجه‌های فراوان دید. و پس از هجرت نیز چهره آفتاب سوخته عمار را همواره دوشادوش پیامبر اسلام (ص) و مسلمانان پاک دیدیم، عمار در ساختن مسجد در مدینه بسیار کوشید و در تمام میدانهای نبرد با دشمنان خدا و دشمنان انسانیت جنگید.

اوپینشی پاک، اسلامی و انسانی داشت و با حضرت علی (ع) پیوند فکری محکمی یافت و در دوران خلافت "عثمان" که انحرافهایی در شئون اجتماعی و رهبری مسلمانان پدید آمد، یکی از کوشاترین مبارزان برضد این انحرافها و کژیها بود و در این راه دشنامها شنید و تاسر حد مرگ کتک خورد، اما او کسی نبود که از تلاش باز ایستد.



"مسلمان نمونه" نشان داد و رهروان راه فضیلت و مسلمانان مسئول و متعهد در هر عصر و زمانی باید او را ببینند و خود را چون

و چرا چنین نباشد؟ او پرورش یافتهی مکتب مبارز و انسان ساز اسلام بود. او از الگوهای است که می توان او را به عنوان

او بسازند .

نه شکار دام تطمیع می شد و نه هراسی
از غرشهای تهدید در او راه می یافت و نه
شکنجه ها و آسیبها می توانست او را شکست
دهد که او هوای دیگری در سر داشت و شور
دیگری در دل .

و لذا باز هم او را در صراط مستقیم
حق پویا می بینیم و در جنبه های مبارزه با فساد
و انحراف سخت کوش و پرتوان و از آن جمله :
۱- مسلمانان اطلاع یافتند که در
خزانه بیت المال جامه دانی پراز جواهر و
سنگهای قیمتی بوده که جناب خلیفه آنهارا
بین زنان خانواده خویش تقسیم کرده است !
مردم زبان به اعتراض گشودند و در
مجالس و محافل این عمل را به باد انتقاد
گرفتند .

عثمان از این اعتراض سخت عصبانی
شد و در ضمن یکی از سخنرانهایش با کمال
صراحت و بالحنی تهدید آمیز چنین گفت :
" این مال خدا که در اختیار ما
است ، مانهارای خود را از آن تامین می کنیم
هر کس را بخواهم ، از آن بهره مند می سازم و
هر که را خواستم محروم می نمایم و این کار
به رغم هر کس هم باشد و به دماغ هر کس
برخورد برای ما مهم نیست "

اما ناگاه صدای رعد آسای علی (ع)
در فضا پیچید و به او فرمود
" در این صورت مسلمانان تو را از

کار برکنار خواهند کرد و این اموال را از تو
خواهند گرفت "

لحظه ای سکوت همه جا را فرا گرفت
اما طولی نکشید که این سکوت با صدای عمار
شکسته شد :

" خدا گواه است من نخستین کسی
هستم که این کار به دماغم برمی خورد "

و عثمان که بی تاب شده بود و
نمی خواست مستقیماً به حضرت علی (ع)
اهانت کند ، لبه ی تیز حمله را متوجه عمار نمود
و به او ناسزا گفت و فریاد کشید

... آیا جرات کرده ای در برابر
من حرف بزنی ؟

و سپس به دژ خیمان خود فرمان داد :
" او را بگیرید ! تنبیه کنید ! محکم

بزنید !

مجلس بهم خورد و دوستان عمار
پیکر کتک خورده و نیمه جان عمار را از مسجد
بیرون بردند !

xxxx

۲- کاروانی از مسلمانان که عبدالله
مسعود و " مالک اشتر " جزو آنان بودند ،
وارد شهر مدینه شدند ، هر کس از اقوام و
بستگانش کسی در قافله بود ، به استقبال
کاروان آمد .

۱- انساب الاشراف بلاذری ج ۵ ص ۴۸

استقبال کنندگان متوجه شدند که غباری از اندوه بر چهره‌های کاروانیان نشسته است و برخی از آنان آن چنان گریه کرده بودند که چشمهایشان سرخ شده و پف کرده بود! کاروانیان خیر مرگ "ابوذر" آن صحابی بزرگ و وارسته را برای مردم مدینه آوردند و گفتند که این مرد زاهد و پارسا چگونه در بیابان ریزه در نهایت غربت جان به جان آفرین تسلیم کرده است.

مدینه در سوگ ابوذر فرورفت و عثمان که دید دیگر از دست این مرد آزاده و این قهرمان بی باک و آشتی ناپذیر راحت شده است، قیافه‌ی متاثری به خود گرفت و گفت:

خدا رحمت کند ابوذر را!
و عمار بی تامل گفت

"آری خدا او را رحمت کرد و از دست همه ما راحت نمود!"

عثمان که می دانست منظور عمار چیست، وی را - بار دیگر - به باد فحش و ناسزا گرفت و گفت

تو خیال می کنی من از تبعید کردن او پشیمانم؟ اینک نوبت تو است، هر چه زودتر وسائلت را بردار و در نخستین فرصت مدینه را ترک کن!

فرمان تبعید عمار سروصدای دیگری در مدینه به پا کرد و گروهی از بنی مخزوم نزد امیر مومنان آمدند و از او خواستند که در این مورد با عثمان سخن گوید.

علی (ع) نزد عثمان آمد و در این باره به او فرمود

عثمان از خدا بترس! مرد درستکار و صالحی را تبعید کردی و او در تبعید گناه زندگی را بدرود گفت و اکنون می خواهی فرد دیگری نظیر او را تبعید کنی؟!

عثمان وساطت امیر مومنان (ع) را نپذیرفت و گفتگوی آنان به مشاجره کشید، بطوری که عثمان بالحن خشم آلودی گفت:

- ای علی شایسته بود اول تو را تبعید می کردم؟!

- اگر می خواهی همین کار را بکن!

علی (ع) این جمله را گفت و بدون اینکه منتظر جوابی بماند، از جا برخاست و از مجلس بیرون رفت و خلیفه را با مشاوران چالپوشش تنها گذاشت.

این جریان با انعکاس تنفر آلودی مواجه شد و مردم مدینه وقتی به یکدیگر می رسیدند می پرسیدند

- خبر تازه؟

- عمار یاسر را می خواهند تبعید کنند!
- آیا قضیه صحت دارد؟ کشتن ابوذر کم بود؟

- این وضع تا کی می خواهد ادامه یابد؟

و سرانجام عده‌ای از بزرگان مهاجرین نزد عثمان آمدند و گفتند

"این کار درست نیست که هر کس

باتو سخنی بگوید ، فوری او را به تبعید گاه
بفرستی

و بدین گونه عثمان از تبعید عمار
منصرف گردید^۲

xxxxxx

این رویدادها افکار عمومی را تکان
داد و شورشی به پا کرد که عثمان و اطرافیان
آن را پیش بینی نکرده بودند .

گرچه عثمان گاهگاهی به فکـر
می افتاد که این روش خشونت آمیز ممکن است
نتواند برای همیشه دوام بیاورد ، اما مشاوران
او - که اکثر آنها از بنی امیه بودند - مفرورتر
از آن بودند که به این مسایل بیاندیشند .

آری آنان سالها بود که در روپای
رسیدن به مقام و تکیه زدن برمسند ریاست
بهر می بردند و اکنون با بی صبری هرچه
تمامتر می خواستند تمام آرزوهای خود را

بقیه تصمیمهای عجیب و غریب

مخصوصا اگر تعطیلی فوق العاده اعلام می شد
(اعم از اینکه برای حادثه مسرت بخشی بود
یا غم انگیزی) غریبشادی در کلاس ملند می شد
بچه ها مشت بر میزها می کوفتند و عده ای دم
می گرفتند " فتهله .. فردا تعطیله " ! ... و

تحقق بخشند و از این رو به بزرگ قبیله خویش
فرصت اندیشه^۶ صحیح نمی دادند .

اما از سوی دیگر کسانی که از چشمه سار
تعالیم آزادیبخش و عدالت پرور اسلام
جرمهایی نوشیده بودند ، از اینکه می دیدند
گروهی می خواهند بار دیگر رسوم جاهلیت را
زنده کنند و بساط اشرافیگری و قبیله بازی را
جای مساوات و مواسات اسلامی بگذارند ، رنج
می بردند .

عمار و یاران او از این دسته بود .
و لذا همواره خلیفه و اطرافیان او را اندرز
می دادند و وقتی اثری از انعطاف پذیری در
آنان ندیدند ، زبان به اعتراض گشودند و
کم کم اعتراض آنان مبدل به مبارزه آشکار گردید
و توانستند مردم را نیز آگاه و بیدار کرده با
خود همراه سازند .

ادامه دارد

۲- انساب الاشراف بلاذری ج ۵ ص ۵۴

به این ترتیب به اتفاق آراء موافقت خود را با
تعطیلی اعلام می داشتند ؟

بنابراین تنها اثری که تعطیل دوروز
در هفته می تواند داشته باشد این است که
هشت میلیون دانش آموزان و محصلین کشور
عصرهای چهارشنبه هم آواز شوند و بگویند
" ... فردا تعطیله " !